

# «آموزش سیاسی»

سلسله مقالات برای دانش آموزان و جوانان

گردآورنده ر-فرشاد

دیجیتال کننده : نینا پویان

# «آموزش سیاسی»

سلسله مقالات برای دانش آموزان و جوانان

## «مقدمه فصل اول»

آگاه هستید که در مدرسه سعی میشود شما دانش آموزان را به مذهبی و غیر مذهبی، به کرد و فارس، مسلمان و مسیحی و غیره تقسیم کنند. این سیاست فقط در مدارس اعمال نمیشود. در کارخانه در مورد کارگران هم این تقسیم بندی وجود دارد. در ادارات هم، چنین سیاستی اعمال می شود. آیا می توان قبول کرد که يك کارگر و يك سرمایه دار را تحت عنوان مسلمان در يك طبقه قرار داد؟ آیا میتوان طبقه بندی کرد و فارس را قبول کرد؟ در حالیکه کرد میتواند کارگر، دهقان، فئودال و یا سرمایه دار باشد و فارس هم همینطور. آیا فئودال و دهقان کرد میتوانند در يك طبقه و دهقان عرب در طبقه دیگر قرار گیرند؟ اگر ما اینگونه تقسیم بندی را قبول کنیم آنوقت دوستان و دشمنان خود را چگونه تشخیص میدهیم؟ اگر، قبول کنیم که تمام کسانی که مذهبی اند و یا مسلمانند در يك گروه و کسانی که غیر مذهبی و یا غیر مسلمانند در گروه دیگر قرار دارند، پس باین نتیجه میرسیم که يك

کارگر مسلمان و يك سرمايه‌دار مسلمان با يك ساواکی مسلمان در يك گروه قرار داشته و باهم وحدت دارند. کسانی که اینگونه تقسیم‌بندی غیر علمی و غیر واقعی را جانشین تقسیم‌بندی علمی میکنند، به حفظ نظام استعماری و فریب توده کمک میکنند. با این تقسیم‌بندی اگر فردا را کفتر سرمايه‌دار امریکائی باسلام پناه آورد! در کنار کارگر مسلمان در يك طبقه قرار خواهد گرفت. چگونه میتوانیم دوستان و دشمنان خود را بشناسیم؟ برای شناخت هر جامعه باید طبقات آن جامعه و روابط حاکم بر آن را شناخت. قضاوت ما در مورد افراد باید این باشد که در کدام طبقه و یا گروه اجتماعی قرار دارد. نه اینکه مسلمان است یا غیر مسلمان ترك است یا کرد؟ بنابراین قبل از هر چیز باید با مفهوم طبقات اجتماعی آشنا شد. فقط با درك مفهوم طبقات است که میتوانیم دوستان خود را از دشمنانمان تشخیص دهیم.

# فصل اول

## «درباره طبقات اجتماعی»

طبقه چیست؟

در خانواده و یا فامیل و محله شما افرادی زندگی می کنند که به آنها کارگر میگویند. یا وقتی با پدیده گرانی و بیکاری برخورد می کنید می گوئید اینها همه اش تقصیر سرمایه داران است. چه عاملی باعث میشود که ما يك فرد را کارگر و دیگری را سرمایه دار بدانیم؟ آیا هر کسی که کار کند جزء طبقه کارگر میشود؟ و یا هر کسی که پول دارد سرمایه دار است؟ نه، این تعریف دقیق نیست. يك فرد برای اینکه در طبقه معین قرار گیرد باید مجموعه خصوصیاتى داشته باشد. در تعریف طبقه میگوئیم: طبقه به گروه اجتماعی گفته میشود که نسبت به مالکیت وسائل تولید، میزان سهم ببری از محصولات تولید شده و نقش شان در

سازمان اجتماعی کار و وضعیت مشترك و مشابهی دارند. جامعه سرمایه داری را در نظر بگیریم در این جوامع مالکیت کارخانجات، بانکها، زمین های بزرگ در دست سرمایه داران است.

بدلیل همین مالکیت است که بیشترین بخش از تولید جامعه در مالکیت سرمایه داران قرار می گیرد. سرمایه و ثروت سرمایه داران از کار آنها بدست نیامده، بلکه ناشی از کار کارگران می باشد. در برابر طبقه سرمایه دار (بورژوازی) طبقه کارگر (پرولتاریا) قرار دارد. کارگران هم بعنوان يك طبقه در خصوصیات بالا وضع مشترك و مشابهی دارند. یعنی از نظر مالکیت (نداشتن مالکیت بروسایل تولید)، میزان سهم بری (کمترین سهم از تولید را میبرند) و نقش آنان در سازمان اجتماعی (طبقه مولدی که تنها از نیروی کارش زندگی میکند) وضعیت مشترکی دارند. پرولتاریا بعنوان يك طبقه اجتماعی در برابر بورژوازی قرار دارد. بنابراین در نظام سرمایه داری:

۱- سرمایه داران مالک وسائل تولید و بیشترین بخش از ثروت جامعه هستند، حال آنکه کارگران مالکیتی بروسائل تولید ندارند.

۲- سهم بری و تقسیم محصولات تولید شده بنفع سرمایه داران و بضرر کارگران انجام می گیرد.

۳- سرمایه داران در امر تولید شرکت نداشته، در حالیکه بار تولید جامعه عمدتاً بردوش کارگران قرار دارد.

۴- سرمایه داران استثمار کنند و سرمایه و زندگی آنان ناشی از استثمار دیگران است، در حالیکه کارگران استثمار شده و زندگی آنان ناشی از کارشان می باشد.

۵- سرمایه داران طبقه حاکم بوده، دستگاههای دولتی از قبیل ارتش و شهربانی و غیره وسایلی هستند که برای حفظ نظام سرمایه داری

مورد استفاده قرار می‌گیرند، در حالیکه طبقه کارگر محکوم بوده و توسط دولت سرمایه‌داران مورد سرکوب قرار می‌گیرد. بدین ترتیب حاکمیت و قدرت سرمایه‌داران ناشی از قدرت مالکیت و سرمایه‌آنان است و در مقابل قدرت کارگران ناشی از قدرت کار و سازندگی آنان می‌باشد.

بنابراین، آن چیزی که باعث میشود کارگران بعنوان يك طبقه در برابر بورژوازی قرار گیرند نه مذهب، نه زبان، نه نژاد و نه هیچ چیز دیگر است. فقط نقش و موقعیت کارگران در تولید است که آنان را بعنوان يك طبقه از دیگر طبقات جدا ساخته و در برابر دشمنان خود یعنی سرمایه‌دار و دولت نماینده آن قرار میدهد. آیا شما میتوانید يك نقطه مشترك طبقاتی بین کارگر و سرمایه‌دار نشان دهید؟ هرگز نخواهید توانست چنین نقطه‌ای پیدا کنید. مذهب سرمایه‌دار هم با مذهب کارگر تفاوت دارد. آیا اسلام آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله قمی و روحانی با اسلام دهقانان و پیشه‌وران یکی است؟ امروز دیگر همه میدانند که اسلام شریعتمداری و قمی مدافع سرمایه‌داران و زمین‌داران است و حال آنکه اسلام دهقانان نمی‌تواند مخالف زمین‌داران نباشد. چرا عده‌ای کوشش می‌کنند تحت عنوان مذهب توده‌های زحمتکش میهن‌مان را با دشمنان تاریخی خود یعنی سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ آشتی و سازش دهند؟ کارگر چه دارد که بخواهد برسر آن با سرمایه‌دار آشتی و سازش کند؟ دریائی از خون و استثمار بین کارگر و سرمایه‌دار فاصله انداخته است.

\* \* \*

در جوامع طبقاتی بغیر از دو طبقه اصلی قشرها و طبقات فرعی

وجود دارند. طبقات اصلی را از روی مناسبات تولیدی حاکم معین می‌کنیم. مثلاً در جامعه فئودالی چون مناسبات تولیدی حاکم فئودالی است طبقات اصلی فئودال و رعیت است. در جامعه سرمایه‌داری علاوه بر بورژوازی و پرولتاریا بعنوان طبقات اصلی قشرهایی وجود دارند که بآنها خرده بورژوازی می‌گوئیم.

### خرده بورژوا کیست؟

خرده بورژوازی گروهی اجتماعی است که هم بروسایل تولید سرمایه مالکیت دارد (از این جهت خصوصیتی شبیه سرمایه‌دار پیدا می‌کند) و هم برای تأمین زندگی خود مجبور است مثل کارگران کار کند (از این جهت خصوصیتی شبیه کارگر پیدا می‌کند). فراموش نشود افراد از روی میزان درآمدها در این یا آن گروه اجتماعی قرار نمی‌گیرند. یک کارگر تراشکار ماهر میتواند درآمدهای بیشتری از یک خیاطی یا دکاندار کوچک داشته باشد. با این حال اولی کارگر و دومی خرده بورژواست - تفاوت کارگر با خرده بورژوا در امر مالکیت قرار دارد. یک خرده بورژوا مالک وسیله تولید، یا دکان و سرمایه کوچک خود است. قسمتی از درآمد او ناشی از همین مالکیت است و حال آنکه کارگر مالکیتی بروسائل تولید ندارد. همانطور که بورژوازی به بخشهای صنعتی، بانکی، تجاری و یا به بورژوازی بزرگ و میانه و کوچک تقسیم میشود. خرده بورژوازی را میتوان باعتبارهای گوناگون تقسیم بندی کرد. مثلاً خرده بورژوازی سنتی و مدرن و یا بخشهای تولیدی خرده بورژوازی مثل تولید کنندگان کوچک شهری و روستائی، توزیعی و خدمات و یا خرده بورژوازی مرفه، میانه و فقیر و غیره...



## تفاوت خرده بورژوازی با بورژوازی چیست؟

يك واحد تولیدی را در نظر بگیریم. در این واحد هم مالك آن وهم چند كارگر در تولید شرکت دارند. مالك این واحد برای تأمین زندگی خود و چرخش كارگاه مجبور است كه خود نیز كار كند. حال اگر ارزشهای اضافی این واحد بحدی باشد كه مالك آن بتواند این واحد را گسترش و توسعه داده و دیگر مجبور نباشد برای تأمین زندگی خود كار كند؛ و ثروت و زندگی او ناشی از قدرت سرمایه اش باشد می گوئیم این خرده بورژوا به بورژوا تبدیل شده است. البته در جامعه سرمایه داری مرز بین بورژوازی كوچك و خرده بورژوازی بالا خیلی ظریف است. در جامعه سرمایه داری قاعده این نیست كه خرده بورژوا به بورژوا تبدیل شود. بسیاری از سرمایه های خرده بر اثر فشار سرمایه های بزرگ نابود و خرد میشوند.

## دوگانگی خرده بورژوازی و شیوه برخورد با آن.

همانطور كه گفتیم خرده بورژوازی از نظر «مالکیت» شبیه سرمایه دار و از نظر «كار كردن» خصیلتی شبیه كارگر دارد. مالکیت خصوصی او بروسيله تولید، زمین، دكان و... از او موجودی مدافع مالکیت خصوصی و سائل تولید میسازد؛ و كار كردن، او را به كارگر نزدیک میکند.

بنابراین خرده بورژوازی در مناسبات تولیدی دارای خصوصییتی دوگانه است. این دوگانگی در تولید به او از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موقعیت و خصوصییتی دوگانه میدهد. خرده بورژوازی مابین دو قطب كاملاً متضاد طبقه سرمایه دار و طبقه كارگر قرار دارد. با هر کدام از این طبقات هم نقاط مشترك دارد، هم نقاط اختلاف و تضاد.

بسته باینکه میزان مالکیت و قدرت سرمایه‌اش چقدر باشد به بورژوازی و پرولتاریا نزدیک و یا دور میشود. البته تمایل طبیعی خرده‌بورژوازی کشتش به بالا است. ولی این عملکرد نظام سرمایه‌داری است که اکثر آنان را بسوی پرولتاریا میراند. اگر شما از مغازه‌دار محل خود بپرسید که آرزویش چیست؟ به شما نخواهد گفت که دلم میخواهد ورشکسته شده و به کارگر تبدیل شوم. او قطعاً بشما میگوید که دلش میخواهد کسب و کارش رونق پیدا کند. روشن‌تر بگوئیم دلش میخواهد مغازه‌اش بزرگتر و سرمایه و سودش افزایش پیدا کند. خلاصه علاقمند است بیلا کشیده شود. طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری فقط مالک نیروی کار خود است که مجبور است آنرا با قیمت ارزان به سرمایه‌دار بفروشد، ولی خرده‌بورژوا چنین اجباری ندارد. کار کارگران و تولید آنان دستجمعی است، درحالیکه مالکیت و سائل تولید خصوصی و فردی است. بهمین دلیل طبقه کارگر خواهان جمعی کردن مالکیت و سائل تولید است. درحالیکه کار و تولید خرده‌بورژوازی فردی و پراکنده است و به علت مالکیت خود قادر به نفی مالکیت خصوصی و سائل تولید نیست. ولی از طرف دیگر بعلمت اینکه سرمایه کوچک او همواره مورد تهدید و تحت فشار است به مبارزه با مالکیت‌های بزرگ کشیده میشود؛ و بعلمت همین تضاد است که به مبارزه با امپریالیسم و سرمایه‌داری بزرگ برمیخیزد. ولی پیوند او با سرمایه مانع میشود که بتواند سلطه امپریالیسم و سرمایه‌داری را ریشه کن کند. در کشور-هائیکه رهبری انقلاب بدست کارگران بوده است، نفوذ و سلطه امپریالیسم ریشه کن گردیده، ولی در هر کجا که رهبری بدست خرده-بورژوازی افتاده است، امپریالیسم نابود نگردیده، فقط ضربه خورده است.

## اتحاد با خرده‌بورژوازی تحت رهبری پرولتاریا

خرده‌بورژوازی بعلت پیوندش با سرمایه‌داری نمی‌تواند آنرا نابود سازد، ولی در اتحاد با پرولتاریا و تحت رهبری او می‌تواند به مبارزه جدی با سرمایه‌داری کشیده شود.

دوگانگی خرده‌بورژوازی در زیر بنا، به‌او خصوصیت دوگانه‌ای در «روبنا» میدهد مانند قاطعیت از یکطرف و تزلزل و تردید و سازشکاری از طرف دیگر.

خصلت سازشکاری او ناشی از وجه مالکیت اوست<sup>۱</sup> و خصلت قاطعیتش ناشی از خصوصیت کارگریش می‌باشد. خصلت تزلزل و سازشکاریش باعث میشود که از قطبی به قطب دیگر کشیده شود. مثلاً خرده‌بورژوازی ایران قبل از فرار شاه برای مبارزه با شاه در کنار کارگران قرار داشت، اما بعد از فرار شاه بخشی از خرده‌بورژوازی با سرمایه‌داران سازش کرده و از کارگران فاصله گرفت. از آنجائیکه خرده‌بورژوازی یک طبقه مستقل تاریخی نیست، یک نظام تاریخی مستقل هم ندارد. بهمین دلیل خرده‌بورژوازی، بیشتر قدرت تخریب نظام گذشته را دارد، ولی قدرت جایگزینی یک نظام مستقل را ندارد.

در این رابطه است که هر کجا خرده‌بورژوازی رهبری جنبش را بدست بگیرد و به حاکمیت برسد نهایتاً چاره‌ای جز تسلیم شدن به نظام سرمایه‌داری را ندارد.

البته در صورتیکه طبقه کارگر در اتحاد با زحمتکشان انقلاب را ادامه داده و رهبری را بدست گیرد وضعیت اساساً متفاوت خواهد بود. خرده‌بورژوازی همواره کوشش می‌کند که عامل آشتی بورژوازی و پرولتاریا باشد؛ و خودش بین ایندو در حال نوسان است. خرده‌بورژوازی از آنجائیکه نیروئی بینابینی است هویت مستقلی

ندارد و همیشه بالا و پائین می‌رود، چپ و راست می‌زنند. يك روز از قطع رابطه و مبارزه با امپریالیسم دم می‌زنند و روز دیگر در مبارزه تزلزل و سازش از خود نشان می‌دهد. در حالیکه کارگران بعنوان يك طبقه هویت مستقل و ایدئولوژی مستقل دارند. کارگران بعزت و وضعیت طبقاتی شان، دارای وحدت درونی می‌باشند و این وحدت درونی را در ایدئولوژی واحد و مستقل می‌توان دید. حال آنکه خرده‌بورژوازی وحدت درونی نداشته و در نتیجه ایدئولوژی واحد و مستقل هم ندارد.<sup>۱</sup> بدین ترتیب خرده‌بورژوازی وحدت خود را در مبارزه با عامل خارج از طبقه پیدا می‌کند. قبل از قیام مبارزه با شاه عامل وحدت آنان بود. اما با رفتن شاه، اختلاف و تجزیه آنان شروع شد.<sup>۲</sup> اگر خرده‌بورژوازی به مبارزه با امپریالیسم ادامه بدهد و یا اگر تحت رهبری پرولتاریا چنین امری صورت بگیرد، خرده‌بورژوازی می‌تواند بدور محور مبارزه با امپریالیسم، وحدت خود را باز یابد. بهر حال چیزی که شناختش اهمیت دارد این است که خرده‌بورژوازی برخلاف طبقه کارگر فاقد وحدت درونی است. خرده‌بورژوازی هم چون سایر طبقات خواستهای خود را از طریق سازمانهای سیاسی وابسته بخود بیان می‌کند.

### خرده‌بورژوازی و نمایندگان

اما نمایندگان و سازمانهای سیاسی خرده‌بورژوائی همیشه خواستها و نیازهای این طبقه را بطور کامل منعکس نمی‌کنند. يك سازمان یا يك رهبر سیاسی خرده‌بورژوازی، می‌تواند فقط بعضی از جنبه‌های این طبقه را منعکس کند. و یا حتی در بعضی شرایط از پایگاه طبقاتی خود دور شده و تدریجاً نمایندگانی خود را از دست بدهد. يك

سازمان یا یک رهبر میتواند در طی یک پروسه بعثت دنبال کردن سیاستهای بورژوائی بتدریج از طبقه خود فاصله گرفته و نمایندگی خود را از دست بدهد. درست است که زمینه اصلی تغییر چنین سازمانی و یا فردی در دوگانگی خرده بورژوازی قرار دارد، ولی همین که این سازمان یا فرد بیانگر منافع بورژوازی شد، دیگر نماینده خرده بورژوازی نخواهد بود. ما وقتی از سیاستهای بورژوائی و خرده بورژوائی صحبت می کنیم تصور نکنید که اولی الزاماً بدست بورژواها و دومی توسط خرده بورژواها انجام می گیرد. یک خرده بورژوا هم میتواند سیاستهای بورژوائی در پیش بگیرد. چگونه تشخیص بدهیم که فلان سیاست بورژوائی است یا خرده بورژوائی؟ ما در جامعه طبقاتی همواره باید مسایل را از دیدگاه منافع طبقات بررسی کنیم. مثلاً سیاست خلع سلاح مردم را در نظر بگیرید و یا سیاست بازسازی ارتش را. باید ببینیم که بازسازی ارتش بنفع کدام طبقه است. اگر بنفع طبقه سرمایه دار باشد میگوئیم این سیاست بورژوائی است و لولاینکه توسط خرده بورژوازی انجام گیرد.

میدانیم که ارتش شاه یک ارتش بورژوائی بود چرا؟ برای اینکه امپریالیستها و سرمایه داران و دولت نماینده آنان، این ارتش را برای حفظ منافع خود و سرکوب خلیفهای ایران و منطقه ایجاد کرده بودند. تمام ضوابط حاکم بر ارتش ضوابط امپریالیستی بود. حال اگر کسی مانند آقای رئیس جمهور بخواهد این ارتش را مثل گذشته بازسازی کند، می گوئیم آقای رئیس جمهور! این سیاست شما بنفع امپریالیسم است چون یک سیاست بورژوائی است.<sup>۴</sup> این است که تمام حرکات نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی را نباید همواره بحساب خود آن طبقه گذاشت. فلان سیاست نماینده خرده بورژوازی میتواند خیانت

بخود خرده بورژوازی هم باشد.

در جوامع تحت سلطه و نفوذ امپریالیسم، جنبش رهایی بخش از نظر سیاسی بدو بخش کمونیستی و ملی تقسیم میشود. بخش کمونیستی نماینده سیاسی طبقه کارگر و بخش ملی نماینده خرده بورژوازی (و در برخی کشورها نماینده خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) می باشد. رابطه بخش کمونیستی و بخش ملی (در ایران ملی-مذهبی) در واقع، رابطه طبقه کارگر و خرده بورژوازی است. قبلاً گفتیم که خرده بورژوازی بعلت پیوندش با سرمایه داری نمیتواند آنرا نابود سازد، ولی در اتحاد با پرولتاریا و تحت رهبری او میتواند بمبارزه جدی با سرمایه داری کشیده شود. بنابراین اساس مسأله در این است که پرولتاریا و بعبارت بهتر، سازمان سیاسی نماینده پرولتاریا چه شیوه ها و تاکتیک هائی باید در پیش بگیرد که بتواند خرده بورژوازی، این متحد طبقه کارگر را در مبارزه با امپریالیسم تحت رهبری خود در آورد؟ مقدمتاً دو نکته اساسی را باید در نظر بگیریم. نکته اول این است که خرده بورژوازی در کشورهای وابسته به امپریالیسم بنا خرده بورژوازی در کشورهای امپریالیستی متفاوت است. در کشورهای امپریالیستی از آنجائیکه نیروهای مولد از رشد فوق العاده زیادی برخوردارند، تمرکز تولید خیلی زیاد می باشد. در این کشورها واحدهای تولیدی بزرگ و انبوه هستند. و جامعه قطبی است یعنی دو قطب بورژوازی و پرولتاریا در برابر یکدیگر قرار دارند. توزیع نیز بصورت سرمایه داری بزرگ یعنی بشکل فروشگاههای بزرگ انجام میگردد. در اینگونه کشورها خرده بورژوازی در مناسبات تولیدی نقش پراهمیتی ندارد و موقعیت سیاسی او نیز انعکاس موقعیتش در تولید می باشد. اما در جوامع وابسته با امپریالیسم، بعالت وابستگی، تولید فقط در بخشهایی که منافع امپریالیسم

ایجاب کند، بصورت بزرگ انجام می‌گیرد. در نتیجه بخش‌های قابل توجهی از اقتصاد یعنی بخش‌های تولیدی، توزیع و خدمات بشکل واحدهای کوچک و خرده‌بورژوازی است. نتیجه اینکه خرده‌بورژوازی چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی وضعیتی متفاوت با خرده‌بورژوازی در کشورهای امپریالیستی دارد. بنابراین نقش خرده‌بورژوازی در انقلاب‌های کشورهای وابسته با نقش خرده‌بورژوازی در انقلاب‌های جوامع امپریالیستی فرق دارد. از این زاویه در کشورهای وابسته رابطه طبقه کارگر با خرده‌بورژوازی اهمیت فوق‌العاده زیادی پیدا می‌کند. نکته دوم این است که خرده‌بورژوازی مانند هر نیروی اجتماعی دیگر بخاطر منافع طبقاتی خود مبارزه می‌کند. هدف خرده‌بورژوازی از مبارزه دفاع از سرمایه کوچک خود در برابر سرمایه‌های بزرگ و نهایتاً ایجاد شرایطی برای حفظ و گسترش واحد کوچک خویش است. در میان طبقات، فقط طبقه کارگر است که نه تنها خود را از ستم و استثمار سرمایه‌داری رها می‌کند، بلکه کلیه زحمتکشان را به همراه خود از هر گونه ستم آزاد می‌سازد. پس در بررسی خرده‌بورژوازی همواره باید این نیرو را در موضع طبقاتی خودش مورد تحلیل قرار داد.

حال این سؤال مطرح می‌شود در حالیکه پرولتاریا از لحاظ تاریخی خواهان نفی مالکیت خصوصی بروسایل تولید است، و خرده‌بورژوازی خواهان مالکیت خصوصی وسایل میباشد چه وحدتی میتواند بین این دو وجود داشته باشد؟ میدانیم که در جوامع وابسته به امپریالیسم تمام نیروهای خلقی تحت ستم امپریالیسم و عوامل داخلی آن هستند. مثلاً پرولتاریا توسط سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم استثمار میشود. دهقانان تحت ستم زمین‌داران بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم هستند. خرده‌بورژوازی شهری نیز تحت ستم و فشار سرمایه‌داران قرار

می گیرد. منابع کشور که متعلق به همه خلق است توسط امپریالیستها غارت میشود. درست است که هر کدام از آنان در رابطه با شرایط خاص خود تحت ستم و استثمار قرار می گیرند، اما همه آنها در يك چیز مشترکند و آن تحت ستم امپریالیسم بودن است. بنابراین همه آنان در امر مبارزه با امپریالیسم يك خصوصیت مشترک پیدا می کنند. البته هر کدام از این نیروها از زاویه منافع طبقاتی خود بمبارزه با امپریالیسم برمیخیزد. بنابراین امپریالیسم و پایگاه داخلی آن عامل یا زمینه مادی وحدت نیروهای خلقی است. اما وجود زمینه مادی وحدت کافی نیست. ضرورت این وحدت باید توسط سازمانهای سیاسی نماینده این طبقات درك شده و در سطح توده ها تبلیغ و ترویج گردد. نتیجه می گیریم که: خرده بورژوازی با طبقه کارگر هم تضاد دارد و هم وحدت. تضادش در دفاع از مالکیت خصوصی و سایل تولید و خصوصیات ناشی از آن است. و وحدتش در مبارزه علیه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم می باشد. کدام يك عمده است؟ تضاد یا وحدت؟ امپریالیست ها کوشش می کنند تضاد بین پرولتاریا و خرده بورژوازی را عمده کنند. آنها با تقسیم بندی جامعه به مذهبی و غیر مذهبی و یا تقسیم بندی های دیگر سعی در ایجاد تفرقه بین صفوف مردم را دارند. اما از نظر انقلاب و منافع مردم وحدت عمده است. چرا که هیچکدام از طبقات به تنهایی قادر بنابودی امپریالیسم نیست. بنابراین برای نابودی امپریالیسم اولاً وحدت نیروهای خلقی لازم است. ثانیاً این وحدت فقط و فقط تحت رهبری پرولتاریا میتواند امپریالیسم را نابود سازد.

با فهم این مسأله است که اهمیت نقش سازمان سیاسی طبقه کارگر مطرح می شود. آن سازمانی قادر است افتخار نمایندگی طبقه کارگر را دارا باشد که تضاد و وحدت خرده بورژوازی با پرولتاریا را



درک کند. وحدت را عمده کرده و رهبری طبقه کارگر را بر صنفوف متحد خلق در انقلاب تأمین نماید. عدم درک این مسأله یدو صورت چپ روی و راست روی خود را نشان می دهد.

سازمان ها و افرادی که وحدت بین پرولتاریا و خرده بورژوازی را مطلق کرده و تضاد آنان را نادیده می گیرند دچار راست روی می شوند. اینان با سیاست های راست روانه خود نه تنها کمکی به رهبری طبقه کارگر نمی کنند، بلکه طبقه کارگر را بدنباله روی از خرده بورژوازی تبدیل می کنند. در مقابل اینان، سازمانها و افرادی هستند که تضاد را مطلق (اگر نه در حرف که در عمل) کرده و هیچ گونه وحدتی بین پرولتاریا و خرده بورژوازی نمی بینند. اینان جز فحاشی و اهانت به خرده بورژوازی و ستایشهای کودکانه از طبقه کارگر کاری انجام نمی دهند. اینان به منزوی شدن طبقه کارگر در مبارزه ضد امپریالیستی اش کمک می کنند و متحدین طبقه کارگر را بجای نزدیک کردن به آن از آن دور می کنند.

گروه اول با نادیده گرفتن تضاد و صرف نظر کردن از رهبری پرولتاریا امکان نابودی پرولتاریا را از بین می برد و گروه دوم با محروم کردن پرولتاریا از متحدینش مانع نابودی امپریالیسم می شود. اولی نقش خرده بورژوازی را بیش از واقعیت تاریخی اش ارزیابی می کند. و دومی اصلا هیچگونه نقشی برای خرده بورژوازی قایل نیست. اولی به خصلت ضد امپریالیستی خرده بورژوازی اهمیت مطلق میدهد و دومی اصلا خصلت ضد امپریالیستی خرده بورژوازی را باور ندارد. بعنوان نمونه بعد از تسخیر جاسو سخانه توسط دانشجویان جریان اول بدنبال خرده بورژوازی راه افتاد و حتی به سازمان چریکهای فدائی خلق انتقاد میکرد که چرا میتینگ مستقل راه انداخته است؟<sup>۵</sup> زیرا

میتینگک مستقل خرده بورژوازی را میترساند. و جریان دوم تسخیر جاسوسخانه را توطئه میدانست و هیچ چیز قابل حمایتی در این حرکت نمی دید. <sup>۶</sup> جریان اول خصلت ضد کمونیستی و ضد دموکراتیک خرده بورژوازی را نادیده می گیرد و دومی این خصلت ها را مطلق می کند. ولی آنچه که در عمل اتفاق می افتد این است که هر دو به جنبش طبقه کارگر صدمه میزنند و نهایتاً میتوانند آنرا با شکست مواجه سازند. (اگر پایگاه توده ای داشته باشند که خوشبختانه در شرایط فعلی چنین جریاناتی از پایگاه توده ای برخوردار نیست) درک این مسأله اساسی است که طبقه کارگر برای اینکه به حداکثر برسد (سوسیالیزم) در مرحله اول باید بحداقل قناعت کند (جمهوری دموکراتیک توده ای) و شرط تحقق برنامه حداقل این است که پرولتاریا از متحدینش محروم نشود. و محروم نشدن پرولتاریا از متحدینش مشروط بر این است که سازمان سیاسی او دیالکتیک رابطه پرولتاریا با سایر نیروهای خلقی را بشناسد و بدان عمل کند.

### روشنفکران، خاستگاه و پایگاه طبقاتی آنها

افراد در رابطه با وسائل تولید و موقعیتی که در مناسبات تولید دارند، در طبقه معینی قرار می گیرند. در جامعه افرادی بنام روشنفکر هم وجود دارند. روشنفکران رابطه ای مستقیم با شیوه تولید ندارند، بلکه ارتباط آنان با شیوه تولید غیر مستقیم است. خصوصیت مشترك روشنفکران کار فکری و زندگی کردن از طریق کار فکری می باشد. معنای، قضات، و کلا، هنرمندان، نویسندگان... روشنفکر هستند. زیرا همه آنان به کار فکری اشتغال دارند (کار فکری در برابر کار

در همین طریق هم زندگی می کنند. آیا میتوان روشنفکران را بعزت این خصوصیت کلی مشترك گروه اجتماعی مستقلی دانست؟ آیا میتوان در تحلیل طبقاتی جامعه گروهی بنام روشنفکران را در کنار سایر طبقات اجتماعی مورد تحلیل قرار داد؟ پاسخ منفی است. برای اینکه محتوای کار فکری روشنفکران یکسان نبوده و در خدمت طبقات اجتماعی گوناگون و حتی متخاصم قرار می گیرد. چگونه میتوان روشنفکران را که استعداد و نیروی فکری خویش را در خدمت سرمایه داری قرار داده اند، و روشنفکران مدافع طبقه کارگر و سوسیالیزم را در یک گروه واحد قرار داد؟ چگونه میتوان دانشجویان و استادانی را که بدفاع از آزادیهای دموکراتیک برخاسته اند، و دانشجویانی را که در کنار چماقداران و چاقو کشان بدانشگاه حمله می کنند در یک گروه واحد جای داد؟ بنابراین روشنفکران یک گروه مستقل از طبقات نیستند. پس جای روشنفکران در جامعه کجاست؟ از این زاویه باید بدو مسأله توجه کرد.

۱- خاستگاه (منشاء) روشنفکران.

۲- پایگاه (موضع) روشنفکران

افراد اجباراً در یک خانواده ای متولد شده و رشد می کنند. موقعیت طبقاتی خانواده خاستگاه افراد است. افراد هیچگونه اراده ای در تعیین خاستگاه طبقاتی خود ندارند. اما همین افراد در جریان فعالیت های اجتماعی و سیاسی خود، خواه ناخواه، آگاهانه یا ناآگاهانه مدافع طبقه معینی می شوند. و از این جهت پایگاه یا موضع طبقاتی مشخصی می گیرند.

روشنفکران نیز جدا از اراده خود هر کدام از یک خاستگاه طبقاتی

معینی برمی خیزند. (کارگری، دهقانی، خرده بورژوازی و...).

روشنفکران در جریان فعالیتهای اجتماعی خود تجزیه شده و به طبقات گوناگون وابسته می گردند. بنابراین در تحلیل طبقاتی جامعه، روشنفکران هر طبقه را باید بعنوان جزئی از طبقات و در کنار طبقات مورد ارزیابی و تحلیل قرار داد. بانمونه جامعه ایران مسأله راروشن تر بیان کنیم. روشنفکران در ایران از نظر خاستگاه طبقاتی، به طبقات گوناگون تعلق دارند. اما بیشترین روشنفکران دارای خاستگاه خرده بورژوازی هستند. علت این است که خرده بورژوازی هم از نظر کمیت و هم از نظر توان مالی این امکان را دارد که شرایط تحصیل فرزندان خود را فراهم سازد.

در حالیکه کارگران از نظر کمیت این امکان را دارند، ولی بعلمت فقر و نداری، بسیاری از فرزندان کارگران امکان تحصیل و ادامه تحصیل نمی یابند. بورژوازی هم اگرچه به لحاظ توان مالی از این جهت هیچ محدودیتی ندارد، ولی از نظر کمیت محدود است. پس بسیاری از روشنفکران ایران دارای منشاء خرده بورژوازی هستند. ولی این روشنفکران در فعالیتهای اجتماعی خود تجزیه شده و به طبقات گوناگون وابسته میشوند. میتوانیم بگوئیم به سه دسته یا گروه تقسیم میشوند.

۱- بسیاری از این روشنفکران در حد خاستگاه طبقاتی خود باقی مانده و مدافع خرده بورژوازی میشوند.<sup>۷</sup>

این گروه که بعنوان روشنفکران خرده بورژوا از آن صحبت می کنیم، خصوصیات، تمایلات و خواستههای خرده بورژوازی را منعکس می کند. بنابراین خاستگاه و پایگاه طبقاتی عده ای از روشنفکران باهم منطبق و یکی است، این انطباق در مورد روشنفکرانی که دارای خاستگاه بورژوازی و یا کارگری می باشند نیز میتواند صادق باشد.

مارکس در مورد روشنفکران خرده بورژوا می گوید: «نباید

تصور کرد که تمام نمایندگان دموکراسی دکاندار، یا مفتون دکانداران هستند. اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش میتوانند زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند. عاملی که آنها را به نمایندگان خرده‌بورژوا مبدل میسازد این است که مغز آنها نمی‌تواند از حدی که خرده‌بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست فراتر رود و بدین جهت در زمینه تئوریک، به همان مسایل و همان راه‌حلهائی میرسند که خرده‌بورژوا به حکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه پراتیک به آن میرسد. بطور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه با خود طبقه‌ای که نمایندگی آنها دارند نیز به همین منوال است.»

۲- گروهی از روشنفکران خرده‌بورژوازی قادر میشوند که خود را بالا کشیده و به روشنفکران طبقه سرمایه‌دار تبدیل گردند. این گروه خاستگاه طبقاتی خود را ترک کرده و پایگاهی متضاد با خاستگاه خود اختیار می‌کند. بورژوازی برای حفظ و چرخش نظام سرمایه‌داری احتیاج به تئوریسین، مدیر، جامعه‌شناس، اقتصاددان، هنرمند و غیره دارد. روشنفکرانی که دارای خاستگاه بورژوازی هستند برای آوردن این نیاز کافی نیستند. بنابراین بورژوازی افراد مورد نیاز خود را از روشنفکران خرده‌بورژوا تامین می‌کند. در دوران رژیم سابق کم نبودند روشنفکرانی که با فروختن وجدان و شرف طبقاتی خود بخدمت نظام حاکم درآمدند.

۳- گروهی دیگر از روشنفکران در جریان مطالعه، برخورد با تضادها و مبارزه طبقاتی، با مارکسیسم-لنینیسم، علم‌رهای کارگران و زحمتکشان آشنا می‌گردند. این گروه درمی‌یابد که راه نجات بشریت زحمتکش فقط و فقط در عملی شدن این اندیشه جهانشمول است. از این جهت این روشنفکران تمام توان و نیروی خود را در خدمت جنبش

و رهائی طبقه کارگر و زحمتکشان بکار می گیرند. این گروه نیز خاستگاه خود را ترک کرده و پایگاهی متفاوت با خاستگاه خود انتخاب می کند.

از این گروه و دیگر روشنفکرانی که وابسته به طبقه کارگر هستند، بعنوان روشنفکران طبقه کارگر صحبت می کنیم.

روشنفکران طبقه کارگر از آنجائیکه اکثراً خاستگاه غیر-کارگری دارند، در جریان شرکت در مبارزه طبقه کارگر و جنبش انقلابی خصوصیات و فرهنگ کارگری پیدا می کنند. لنین در این رابطه تجدید تربیت روشنفکران را مطرح می کند.

روحانیون نیز بخشی از روشنفکران هستند با ویژگیهای خاص خود. یکی از این ویژگیها اینست که روحانیون نمی توانند روشنفکر طبقه کارگر محسوب شوند. در ایران طبق آمار غیررسمی، بیش از دویست هزار روحانی وجود دارد. روحانیون از لحاظ پایگاه طبقاتی، همچون سایر روشنفکران به طبقات اجتماعی گوناگون وابسته بوده، گروهی مافوق و مجزا از طبقات نیستند. اساساً وابستگی طبقاتی روحانیت تعیین کننده حرکت اجتماعی آنهاست. از این رو انعکاس تضاد و مبارزه طبقاتی جامعه را در درون روحانیت می بینیم. لیکن روحانیون علیرغم وابستگی های گوناگون طبقاتی، همگی در قلمرو جامعه روحانیت قرار دارند و از این لحاظ دارای وحدت قشری (کاستی) هستند. برای مثال زمانیکه رضاخان قصد بستن مدارس حوزه علمیه و تعویض اجباری لباس روحانیون را داشت، روحانیت یکپارچه در برابر او قرار گرفت.

روحانیون در رابطه با وابستگی طبقاتی خود به تفسیر دین و آیات قرآن می پردازند. یعنی بسته به اینکه بکدام طبقه وابسته باشند،

دین و قرآن را در جهت منافع آن طبقه تفسیر می کنند. برای نمونه در انقلاب مشروطیت روحانیت بسه بخش تقسیم میشد:

۱- آن بخش از روحانیت که خود زمین دار بود و یا از وابستگی به فئودال ها زندگی میکرد، به مخالفت با مشروطه برخاسته و مشروعیت را در برابر مشروطیت علم کرد. شیخ فضل الله نوری کسی که بعنوان مفسد فی الارض توسط انقلابیون اعدام شد از جمله همین روحانیون بود.

۲- بخش دیگری از روحانیون مثل آیت الله بهبهانی که با تاجار و بورژوازی وابسته بودند مدافع مشروطیت بوده و اسلام را در جهت منافع بورژوازی تفسیر میکردند.

۳- آن بخش از روحانیون و طلا که به کسبه و پیشه‌وران وابسته بودند از قبیل سید جمال واعظ اصفهانی، در کمی رادیکال تر از اسلام داشتند. این عده در جریان انقلاب مشروطیت نیز نقش قابل توجهی داشتند.

در شرایط کنونی روشنفکرانی وجود دارند که طبقاتی بودن روحانیت ایران را درک نکرده و وحدت قشری (کاستی) آنان را مطلق می کنند. اینان از روحانیت بعنوان يك کاست صحبت کرده و سمت حرکتی آنرا وحدتش می بینند نه تضاد آنان. اینان در برابر سؤالاتی که واقعیت عینی جامعه در برابرشان قرار داده است سکوت کرده، پاسخی برای توضیح شکاف های موجود در میان روحانیون ندارند.

اینان قادر به درک ماهیت طبقاتی تضاد میان آیت الله خمینی و شریعتمداری نیستند. برای درگیری و اختلاف آیت الله طاهری و خادمی توضیحی ندارند. خلاصه توجه ندارند که بموازات گسترش و تشدید مبارزه طبقاتی در جامعه، روحانیت نیز درگیر این مبارزات خواهد شد. امروز انعکاس گسترش مبارزه طبقاتی را میتوان در تشدید تضاد طلاب

حوزه علمیه قم با بعضی از مراجع تقلید بوضع مشاهده کرد. آنان که وحدت قشری روحانیت را عمده کرده و محتوای طبقاتی آنرا نمی بینند، در واقع دچار همان بینش ایده‌الیستی روحانیون هستند. زیرا که خود روحانیون نیز سعی دارند خود را بعنوان نیروئی مستقل، جدا و مافوق طبقات نشان دهند.



# فصل دوم

## «در باره انقلاب»

### انقلاب اجتماعی - انقلاب سیاسی

در طول تاریخ همواره شاهد دگرگونی عظیمی در جوامع بشری هستیم. دگرگونی‌ها و انقلاب‌هایی که به نابودی نظام‌های کهن و جایگزینی نظام‌های نوین منتهی شده است. دگرگونی‌هایی که جوامع بشری را از یک مرحله تاریخی به مرحله کامل‌تر رهنمون می‌شود. به این سؤال که، چه عواملی نقش تعیین‌کننده در گذار از یک نظام کهن به نظام نوین را دارند؟ پاسخ‌های گوناگونی داده می‌شود. دانشمندان و جامعه‌شناسان بورژوازی علت انقلاب‌ها و حرکات‌های تکاملی جوامع بشری را با عوامل جغرافیائی، جمعیت، نژاد، نقش شخصیت‌ها و قهرمانان و غیره توضیح می‌دهند.

پاسخ فلسفه علمی باین سؤال چیست؟

میدانیم که انسانها برای تولید مسکن، خوراک، پوشاک و غیره وسایل تولید را بکار می گیرند. انسان و وسایل تولید مجموعاً نیروهای مولد را تشکیل می دهند. اما نیروهای مولد فقط يك طرف تولید هستند. طرف دیگر مناسبات تولید است. یعنی روابطی که انسانها در جریان تولید دارند. تولید از نظر تاریخی دارای خصوصیات زیر است:

۱- تولید همواره و در کلیه شرایط اجتماعی است. حال آنکه

در جوامع طبقاتی مالکیت وسایل تولید فردی و خصوصی است.

۲- از آنجائیکه نیروهای مولد، مترقی، انقلابی و رشد یابنده

هستند، تولید همواره در حال تغییر و تکامل است.

بنابراین تکامل تولید ناشی از تغییرات نیروهای مولد و قبل از

همه تغییرات و تکامل ابزارهای تولید است.

ریشه و علت اساسی انقلابها را باید در رابطه و تضاد نیرو-

های مولد و مناسبات تولیدی جستجو کرد. این تضاد خود را بشکل

مبارزه طبقاتی منعکس می کند. مبارزه بین طبقه‌ای که خواهان حفظ

مناسبات تولیدی حاکم است و طبقه‌ای که خواهان رشد نیروهای تولید

و دگرگونی مناسبات تولید می باشد. جامعه سرمایه‌داری را در نظر

بگیریم. در حالیکه تولید، اجتماعی است ولی مالکیت وسایل تولید،

فردی و خصوصی است. نیروهای مولد بعلمت ماهیتشان میل به رشد و

گسترش دارند، ولی مناسبات سرمایه‌داری تنها در زمینه‌هایی به نیروهای

مولد امکان رشد و توسعه می‌دهد که در جهت منافع صاحبان وسایل تولید

(سرمایه‌داران) باشد. بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، بیکاری، فقر

توده‌ها از یکطرف و تمرکز ثروت در دست سرمایه‌داران از طرف دیگر ناشی از این تضاد است. امروز در جوامع سرمایه‌داری دهها میلیون نفر بیکار هستند. وجود بیکاران در يك جامعه نشانه پوسیدگی مناسبات تولید است که نمی‌تواند نیروهای مولد را بکارگیرد و آنها را رشد دهد. وجود بحران، بیکاری نشانه آنست که مناسبات تولید، سدی در برابر نیروهای مولد شده است. رشد چنین وضعیتی علامت آن است که سرمایه‌داری آبستن انقلاب است. انقلابی که وسایل تولید را اجتماعی (سوسیالیستی) بکند.

در جوامع تحت نفوذ و سلطه امپریالیسم نیز وضع همینطور است. امپریالیست‌ها، در این کشورها از طریق پایگاه داخلی خود یعنی سرمایه‌داران بزرگ، بغارت و استثمار مردم می‌پردازند و از رشد سالم نیروهای مولد جلوگیری می‌کنند.

وضع ایران را در نظر بگیریم: ویرانی و نابودی کشاورزی، جلوگیری از صنعتی شدن، رشد بخش‌های غیرتولیدی، وجود میلیون‌ها بیکار، وارد کردن ابتدائی‌ترین نیازهای مصرفی از بازارهای امپریالیستی و... نشانه آشکار حاکمیت مناسبات پوسیده و ارتجاعی است که از رشد نیروهای مولد جلوگیری کرده و حتی آن را سرکوب و منهدم ساخته است. تمام مشکلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، ناشی از وجود این تضاد است یعنی تضاد نیروهای مولد و مناسبات تولید. انعکاس این تضاد را در مبارزه بی‌امان خلق‌های ایران علیه امپریالیسم و عوامل داخلی آن می‌بینیم. مبارزه خلق‌هایی که خواهان کسب کامل قدرت سیاسی و دگرگونی در مناسبات تولید هستند با امپریالیسم که می‌خواهد مناسبات سرمایه‌داری را حفظ کند.

از آنجائیکه نیروهای مولد همواره انقلابی، مترقی و پیش‌رونده

و مناسبات تولید سرمایه‌داری، ارتجاعی، عقب مانده و بازدارنده است، این تضاد همواره بنفع نیروهای مولد و بضرر مناسبات تولید، عمل می‌کند. بعبارت دیگر این تضاد بنفع طبقات بالنده و بهزیان طبقات میرنده حل می‌شود. اجتناب ناپذیر و حتمی بودن انقلاب ناشی از چنین مسأله‌ای است.

### انقلاب اجتماعی و تفاوت آن با انقلاب سیاسی

هر گاه انقلابی بتواند قدرت سیاسی را از طبقه حاکم ارتجاعی گرفته و به طبقه انقلابی واگذار کند، (این انتقال قدرت اساساً از طریق یک مبارزه طبقاتی شدید و قهرآمیز صورت می‌گیرد<sup>۸</sup>)، هر گاه انقلابی بتواند مناسبات تولیدی کهنه و پوسیده را نابود و بجای آن مناسبات تولیدی نوینی را جایگزین سازد، می‌گوئیم یک انقلاب اجتماعی صورت گرفته است. در چنین حالتی مواضع راه استقرار یک سیستم اقتصادی - اجتماعی مترقی از پیش می‌رود. در چنین حالتی، روابط تولیدی ارتجاعی که وسیله طبقه حاکم و دولت آن نگهداری می‌شد از بین می‌رود.

اما هنگامیکه قدرت سیاسی از یک قشر یا طبقه به قشر یا طبقه دیگر منتقل می‌شود، ولی این انتقال قدرت، دگرگونی مناسبات تولید را به همراه ندارد، می‌گوئیم یک انقلاب سیاسی بوقوع پیوسته است. انقلاب‌های ویتنام و ایران بیانگر دو نوع انقلاب اجتماعی و سیاسی هستند. در ویتنام پس از کسب قدرت و دگرگونی در مناسبات تولید، مواضع توسعه اقتصادی ریشه کن می‌شود. مناسباتی بجای مناسبات کهن برقرار می‌شود که بطریق انقلابی شروع و ریشه کن کردن تمام مظاهر

مناسبات قبلی یعنی بیکاری، بی مسکنی، فقر، بی فرهنگی، فساد و غیره می کند.

در ایران اگرچه انتقال قدرت (نه بطور کامل) صورت می گیرد، اما اساس و پایه رژیم گذشته یعنی مناسبات سرمایه داری دگرگون نشده است. در نتیجه تمام مظاهر وابستگی مانند بیکاری، گرانی، نبودن مسکن کافی، بهداشت، بیسوادی و غیره نه تنها باقی میماند، بلکه، بعزت گسیختگی یک سلسله روابط و فشارهای امپریالیست ها برای بازگشت کامل به وضعیت گذشته، افزایش نیز می یابد.

بنابراین تنها و تنها راه از بین بردن مشکلات اجتماعی موجود، نابودی مناسبات سرمایه داری است و نابودی این مناسبات هم فقط از طریق یک انقلاب اجتماعی امکان پذیر است.

اگر از ما پرسیده شود که بعد از قیام خونین ۲۲ بهمن در ایران چه اتفاقی افتاده است؟ خواهیم گفت: که در میهن ما یک انقلاب سیاسی صورت گرفته است. زیرا انتقال قدرت انجام گرفته ولی دگرگونی اساسی در مناسبات تولید سرمایه داری صورت نگرفته است.

چرا دگرگونی اساسی صورت نگرفته است؟

ماهیت هر انقلابی را رهبری و نیروهای شرکت کننده در آن تضمین می کند. اگر رهبری انقلاب بدست پرولتاریا (طبقه کارگر) می افتاد، قطعاً یک انقلاب اجتماعی صورت می گرفت اما خرده بورژوازی از نظر تاریخی با رهبری خود قادر به نفی سرمایه داری نیست. عده ای از روشنفکران ایران قادر به درک تغییراتی که در میهن ما انجام گرفته نیستند. تغییراتی که نتیجه مستقیم مبارزات مردم ماست.

اینها مابین حاکمیت کنونی و رژیم گذشته تفاوتی قائل نیستند.  
وقتی از آنها پرسیم که اگر حاکمیت کنونی نماینده و پایگاه  
امپریالیسم است، پس چرا امپریالیست‌ها فشارهای اقتصادی به ایران  
وارد می‌کنند، چرا هجوم نظامی می‌کنند و چرا مدام مشغول توطئه  
علیه دستاوردهای انقلابی مردم ما هستند، هیچگونه توضیحی ندارند...  
تفکر این روشنفکران بی‌شبهت به «پرو کرس» نیست. پرو کرس  
راهزنی بود که در افسانه‌ها از او نام برده شده، او قربانیان خود را  
در يك تابوت می‌گذاشت، اگر قربانیان او بزرگتر از تابوت بودند  
قسمتی از بدن آنها را می‌برید و اگر کوچکتر بودند آنها را می‌کشید!  
چون همه باید باندازه تابوت او می‌شدند...

این دوستان ما هم «دوتا قالب» دارند. يك قالب، حکومتی  
است بارهبری پرولتاریا، و يك قالب دیگر، حکومتی است که پایگاه  
و نماینده امپریالیسم است. بنظر آنها هر حکومتی که پرولتری نباشد  
حتماً امپریالیستی است! بحث بر سر دفاع از حاکمیت کنونی نیست.  
ما خصوصیت ضد کمونیستی، ضد مومو کراتیک و ارتجاعی حاکمیت را  
می‌شناسیم. ما معتقدیم که باید در برابر اقدامات سرکوبگرانه آن مقاومت  
کرد. اما این نباید مانع از شناخت ترکیب طبقاتی کنونی شود. يك  
تحلیل نادرست میتواند فاجعه ببار بیاورد.

ما معتقدیم که حاکمیت کنونی وضعیتی اساساً ناپایدار دارد. و  
این وضعیت یا باید بطور کامل بنفع امپریالیستها و عوامل داخلی آن  
تغییر کند و یا اینکه با انتقال قدرت به زحمتکشان و در رأس آن طبقه  
کارگر و دگرگونی اساسی در مناسبات تولید به پیروزی کامل برسد.  
پیروزی و یاشکست هر کدام از موارد بالا بستگی مستقیم به تعادل نیروها  
و نقش و رهبری نیروهای انقلاب و ضد انقلاب دارد. در صورتیکه

شکل دوم تحقق یابد (که ما تردیدی در پیروزی آن نداریم) زحمتکشان میهن ما برای همیشه سرمایه‌داری و تمام آثار ناشی از آن را به گور خواهند سپرد.

### رفرم (اصلاحات) چیست؟

قبلا از انقلاب اجتماعی صحبت کردیم و در اینجا از تفاوت بین انقلاب و اصلاحات (رفرم) سخن خواهیم گفت. ابتدا ببینیم! انقلاب با «رفرم» چه فرقی دارد؟

گفتیم که انقلاب اجتماعی، انتقال قدرت از طبقه حاکم مرتجع و میرنده به طبقه مترقی و بالنده است. بدنبال انتقال قدرت سیاسی، در مناسبات تولید نیز دگرگونی صورت میگیرد. انقلاب بارزترین شکل مبارزه طبقاتی است. در دوران انقلاب، توده‌های وسیع مردمی که از زندگی سیاسی کنار مانده‌اند، به مبارزه کشیده میشوند. به این دلیل در دورانه‌های انقلابی تکامل و تغییر شکل‌بندی جامعه بطور سریع صورت می‌گیرد.

اصلاحات به مجموعه تغییراتی گفته میشود که در چهارچوب حفظ نظام و قدرت حاکم صورت می‌گیرد، تغییراتی که ناشی از اصلاحات است کمی<sup>۹</sup> است، در حالی که انقلاب تغییر کیفی بوجود می‌آورد.

طبقات استثمارگر در شرایط مشخص و زیر فشار مبارزات توده‌های تحت ستم، مجبور میشوند که به پاره‌ای اصلاحات تن در دهند. اما همیشه «رفرم» را با یک دست اهدا کرده و با دست دیگر آنرا پس می‌گیرند و سعی می‌کنند از همین اصلاحات برای بقای سلطه خویش

استفاده کنند. و البته همراه با تن دادن به این امتیازات، تقسیم کارگران به گروه‌های جداگانه و جاودانه ساختن بردگی‌شان را در نظر دارند. بر حسب آنکه «رفرم» در کدام شرایط تاریخی صورت بگیرد، نیروهای انقلابی نسبت به آن واکنش‌های متفاوت نشان می‌دهند. برای مثال، در شرایطی که مبارزات توده‌ها در اعتلاست و براندازی حاکمیت استثمارگران در دستور است، نیروهای انقلابی بشدت در برابر این رفرمها ایستاده و ماهیت چنین اقداماتی را روشن می‌کنند. نمونه مشخص چنین حالتی، ایران در زمان دولت‌های شریف‌امامی، ازهاری و بختیار است. این نوکران حلقه به گوش امپریالیسم که شاهد رشد مبارزات توده‌ها بودند، می‌خواستند با اصلاحات و دادن امتیازاتی از قبیل بالابردن حقوق کارمندان و کارگران، معافیت‌های مالیاتی، آزادی زندانیان سیاسی و نظایر آن به‌خشی کردن انقلاب برسند. اما دیدیم که چگونه مردم، قهرمانانه مبارزه کردند، به این اصلاحات جزئی قانع نشدند و تا سرنگونی رژیم شاه پیش رفتند.

حالت دیگر، در شرایطی است که تعادل نیروها در سطح جامعه (چه شرایط عینی و چه شرایط ذهنی)<sup>۱۰</sup> در وضعی است که انهدام کامل قدرت طبقه حاکمه امکان‌پذیر نیست. در چنین شرایطی مارکسیست‌ها مبارزه برای اصلاحات را قبول می‌کنند. در چنین شرایطی مبارزه برای اقداماتی که باعث بهبود شرایط توده‌های زحمتکش میشود قابل قبول است. اما با پذیرش این اصل که تا حاکمیت سرمایه‌داران باقی است، هیچ رفرم و اصلاحاتی قادر به از بین بردن بردگی کارگران نخواهد شد، با قبول این مطلب که تا سرمایه‌داران به حیات خویش ادامه می‌دهند، رفرم هم نمی‌تواند محکم و پابرجا بماند، هدف مارکسیست‌ها براندازی سلطه استثمارگران است. اما بهنگامی که اصلاحات بتواند وسیله‌ای



برای رسیدن به همین هدف باشد، باید مورد انتقاد قرار گیرد. پس در چنین شرایطی اصلاحات در جهت تدارك انقلابی، بهبود وضع مردم، گسترش مبارزه طبقاتی و تشکل و آگاهی طبقه کارگر است.

مبارزه کارگران برای حق بیمه و بهداشت، نبرد دانشجویان و دانش آموزان برای کسب حقوق صنفی-سیاسی خود، پیکار زنان برای بدست آوردن حقوق برابر با مردان و کوشش سازمان‌های انقلابی برای گسترش آزادیهای سیاسی، همه و همه اقداماتی در چهارچوب نظام موجود و جهت کسب امتیاز از استثمارگران است.

اکنون ببینیم که مبارزه برای اصلاحات جزئی چگونه میتواند به تسریع انقلاب کمک کند؟

هنگامی که کارگران برای اضافه دستمزد اعتصاب می کنند، در حین این مبارزه ضمن روشن کردن ذهن کارگران، متشکل کردن و پرورش آنها با روح اتحاد و همکاری، در عین حال به آنها امکان میدهند تا دشمن خود یعنی سرمایه‌داران را وادار به عقب‌نشینی‌های جزئی کنند و وضع اقتصادی خود را بهبود بخشند، سرمایه‌داران را وادار می کنند تا نیروی کارگران متشکل را بحساب آورند. دولت را مجبور می کنند تا حقوق کارگران را وسعت دهد و به خواست‌های آنها گوش فرا دهد. خلاصه کنیم، از نظر مارکسیست - لنینیست‌ها میان رفرم اجتماعی و انقلاب اجتماعی رابطه تفکیک‌ناپذیری وجود دارد. به این معنی که رفرم وسیله است و دگرگونی اجتماعی، هدف.

اما گرایش‌های مختلفی که در مقابل اصلاحات، واکنش‌های متفاوت

دیگری دارند کدامند؟

## اول - رفرمیسم :

رفرمیسم گرایشی است که امیدوار است جامعه سرمایه‌داری را از طریق اصلاحات جزئی به جامعه رفاه تغییر دهد. این گرایش، سازش طبقاتی را تبلیغ می‌کند و می‌کوشد که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را با عدالت اجتماعی تطبیق دهد. رفرمیسم، وسیله را همه‌چیز انگاشته و هدف نهایی (یعنی انقلاب اجتماعی) را به هیچ می‌گیرد. رفرمیست‌ها به هر شکل، خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناآگاهانه کمر خدمت به منافع سرمایه‌داران و تحکیم سلطه سرمایه‌داری بسته‌اند. زیرا مسخره و موهوم است هرگاه تصور شود که با دلخوش کردن به این اصلاحات میتوان تغییرات اساسی در جامعه بوجود آورد. تجربه‌نشان داده است که هر اندازه نفوذ رفرمیسم در میان کارگران نیرومندتر باشد، به همان اندازه جنبش کارگری ضعیف‌تر خواهد شد.

از طرف دیگر، کارگران در جریان مبارزات خود، سرمایه‌داران را مجبور به دادن «امتیازاتی» می‌کنند. در چنین شرایطی قدرت مبارزه کارگران است که «رفرم» را به سرمایه‌داران تحمیل کرده و می‌کند. حال اگر هدف از رفرم عمق بخشیدن و وسعت مبارزه طبقاتی و نیرومندتر کردن جنبش طبقه کارگر نباشد و بالعکس، «اصلاحات» مورد نظر باشد، دقیقاً تضعیف جنبش است.

## دوم - آنارشیسیم :

موضعگیری این گرایش در برابر رفرم، بی‌توجهی و نفی کامل

مبارزه برای اصلاحات و امتیازات جزئی است. آنارشپیست‌ها از ابتدا (بدون توجه به سطح مبارزات توده‌ها، سطح آگاهی و تشکل کارگران) انقلاب را در دستور حرکات خویش قرار داده‌اند و از آنجا که در کشان از شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب، درک نادرستی است، به این شکل از مبارزه نیز اهمیت نمیدهند. مثلاً در شرایطی که دانش‌آموزان مدرسه‌ای برای شرکت در شوراها فعالیت می‌کنند یا در درون شوراها برای گرفتن تابلو اعلانات می‌کوشند، اینها به مسخره می‌گویند: «اینکه نشد کار. بفرض که این کارها را هم کردید. روابط در اساس که تغییری نکرده است...».

رفرمیسم و آنارشپیسم از جریان‌های انحرافی است که به جنبش انقلابی ضربه وارد می‌کند. برخورد قاطع با این دو گرایش انحرافی، وظیفه انقلابیون راستین است.

### شرایط ذهنی و عینی انقلاب

تکامل جوامع بشری همچون سایر پدیده‌ها قانونمند است. نقش شخصیت‌ها، رهبران و سازمانهای سیاسی نه در خلق و ایجاد این قوانین، بلکه در شناخت و در مسیر آن حرکت کردن است. بنابراین انقلاب اجتماعی قبل از هر چیز ناشی از آمادگی مجموعه شرایطی است که ناشی از تکامل خود جوامع می‌باشد.

سازمانهای سیاسی و رهبران با آمادگی چنین شرایطی است که قادر خواهند بود انقلاب را رهبری و هدایت کنند. اساسی‌ترین مسأله‌ای که فلسفه می‌خواهد بدان پاسخ دهد، رابطه عینی و ذهنی یا وجود و شعور است. فلسفه علمی بر آن است که «عین» یا ماده مقدم بر «ذهن»

یا شعور است. بعبارت دیگر شعور ما ناشی از وجود ما است نه بالعکس همان رابطه‌ای که بر عین و ذهن در قلمرو فلسفه حاکم است، بر شرایط عینی و ذهنی انقلاب در قلمرو جامعه صادق است.

شرایط عینی انقلاب به مجموعه شرایطی گفته میشود که بدون آمادگی آن شرایط، هرگز انقلابی انجام نمی‌گیرد. شرایط عینی انقلاب زمانی آماده میشود که تضاد نیروهای مولده با مناسبات تولید به اوج خود میرسد. یعنی مناسبات تولید سدی در برابر رشد و تکامل نیروهای مولده باشد. این تضاد انعکاس خود را در کشمکش و مبارزه طبقات نشان میدهد. مبارزه بین طبقاتی که خواهان دگرگونی مناسبات تولید و رشد و توسعه نیروهای مولده می‌باشند، با طبقاتی که خواهان حفظ مناسبات تولیدی حاکم هستند.

رشد این تضاد و مبارزه به مرحله‌ای میرسد که میگوئیم شرایط عینی انقلاب (موقعیت انقلابی) وجود دارد. معنای آمادگی شرایط عینی انقلاب این است که جامعه در وضعیت زایمان قرار دارد. یعنی امکان تولد جامعه نوین از درون جامعه کهن وجود دارد. یعنی امکان تحقق انقلاب بوجود آمده است. علائم آمادگی شرایط عینی انقلاب کدامند؟

۱- فقر و زنج و خواست توده‌ها از حد معمول شدیدتر گردیده، توده‌ها دیگر حاضر نیستند مثل گذشته زندگی کنند. توده‌هایی که در زمان «صلح» بخود اجازه میدهند که غارت شوند، در چنین شرایطی یعنی در دورانهای تلاطم و توفانی بعمل مستقل تاریخی کشیده میشوند. لنین می‌گوید: توده‌ها به مرحله‌ای میرسند که می‌گویند مرگت به از این زندگی.

۲- برای آمادگی شرایط عینی انقلاب کافی نیست که توده‌ها

نخواهند مثل گذشته زندگی کنند، بلکه حکومت هم باید مثل گذشته نتواند حکومت کند. در چنین وضعیتی بحران اقتصادی به اوج خود میرسد، خزانة دولت تهی است، بحران در تمام جنبه‌ها خود را نمایان می‌سازد، درگیری و کشمکش جناح‌های مختلف حاکمیت شدت می‌گیرد، فشار توده‌ها بیش از حد تشدید میشود، همه اینها عواملی هستند که امکان اعمال حاکمیت رژیم، بصورت گذشته، را غیرممکن می‌سازد.

خلاصه اینکه آمادگی شرایط عینی انقلاب یعنی: توده‌ها نخواهند و حکومت هم نتواند.

آمادگی عوامل بالا شرایط مادی هر انقلاب اجتماعی است. اگرچه انقلاب بدون موقعیت انقلابی غیرممکن است، اما هر موقعیت انقلابی نمی‌تواند به انقلاب منتهی شود. برای پیروزی يك انقلاب شرایط عینی لازم است اما کافی نیست. بنابراین برای پیروزی انقلاب علاوه بر شرایط عینی، شرایط ذهنی نیز لازم است. سازمان و یا حزب طبقه کارگر شرط ذهنی پیروزی انقلاب دموکراتیک توده‌ای است. تجربیات تاریخی فراوانی وجود دارد که شرایط عینی انقلاب آماده بوده، اما به علت عدم آمادگی و عقب ماندگی شرایط ذهنی، انقلاب به شکست انجامیده است. ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ را در نظر آوریم: شرایط عینی از لحاظ آمادگی در اوج خود بود. نخواستن توده‌ها در چنان سطحی بود که مردم بصورت میلیونی علیه رژیم بسیج شده بودند و ناتوانی حکومت بحدی بود که شاه مجبور به فرار شده بود. اما ضعف و ناتوانی رهبران، تسلیم طلبی، فرار و خیانت رهبری حزب توده، توده‌ها را در برابر دشمنان بدون رهبری گذاشت. امپریالیسم امریکا و انگلیس و عوامل داخلی آنان با سرکوب جنبش خلق، موقعیت

انقلابی را برای مدتی از بین بردند.

برای درك روشن تر شرایط عینی و رابطه آن با شرایط ذهنی نمونه دیگری می آوریم:

میدانیم که طی سالها فشار، استثمار و سرکوب توده‌ها، نارضایتی مردم ما بجائی رسید که دیگر توده‌های ایران حاضر نبودند رژیم شاه را تحمل کرده و مثل گذشته زندگی کنند.

توده‌ها برای تغییر وضعیت زندگی خود برای هرگونه فداکاری آمادگی داشتند. بحران عمومی همه چیز را فرا گرفته بود، این فقط توده‌ها نبودند که دیگر نمی‌خواستند مثل گذشته زندگی کنند، بلکه حکومت نیز دیگر نمیتوانست چون گذشته بر مردم حکومت کند. تضاد درون حاکمیت بیش از حد تشدید شده بود. کابینه‌های آموزگار، شریف امامی، ازهاری، بختیار پشت سرهم سقوط میکردند، نه اقدامات اصلاحی و نه سرکوبگرانه، هیچکدام نتوانست توده‌ها را وادار به پذیرش شاه‌خائن بکند. جامعه ایران آماده زایمان بود. وضعیت انقلابی بوجود آمده بود. جامعه ایران آماده زائیدن جامعه‌ای نوین از درون جامعه کهن بود. برای تولد جامعه نوین شرایط بالا کافی نبود. حزب انقلابی (شرط ذهنی) لازم بود تا بتواند مبارزات توده‌ها را درمسیری رهبری و هدایت کند که بر ویرانه‌های رژیم کهن جامعه نوین را برقرار سازد. نبود چنین حزبی باعث شد که رهبری جنبش بدست نیروهائی افتاد که قادر نبودند اساس رژیم گذشته یعنی مناسبات سرمایه‌داری را بطور کامل محو و نابود سازند.

نتیجه اینکه اگرچه خلق ما پیروزیهای بزرگی تاکنون بدست آورده است، اما این پیروزی هنوز کامل نیست. بنابراین شرط پیروزی کامل يك انقلاب اجتماعی علاوه بر آمادگی شرایط عینی انقلاب آمادگی

شرایط ذهنی نیز (حزب طبقه کارگر) می باشد.

گفتیم که آمادگی شرایط عینی انقلاب ناشی از اراده و خواست ما نیست، بلکه نتیجه جبری تضاد نیروهای مولده و مناسبات تولید می باشد. از این زاویه با انقلاب سه برخورد متفاوت میشود.

۱- برخورد چپ روانه: گروههای چپ رو قانونمندی انقلاب را درک نمی کنند. آنها میخواهند همه چیز را با اراده روشنفکرانه خود دگرگون سازند. آنها درک نمی کنند که انقلاب امر توده هاست و توده ه فقط و فقط تحت شرایط معینی به انقلاب کشیده میشوند. این گروهها از آنجائیکه خود آماده انقلابند، فکر می کنند همواره توده ها هم این آمادگی را دارند. آنها اراده و ذهن خود را بجای واقعیتها و شرایط مادی و ذهنی توده ها قرار میدهند. آنها میخواهند اراده خود را حتی به تاریخ تحمیل کنند. آنها درک نمی کنند که وظیفه نیروهای انقلابی شناخت قانونمندی حرکت تاریخ و حرکت در جهت آن است. نوشته های اشرف دهقانی و گروه پیکار، سرشار از اراده گرایی و ذهنیگری روشنفکرانه است. برداشتهای آنها قبل و بعد از قیام هیچ تفاوتی باهم ندارند. اینان امروز همان حرفهائی را میزنند که قبل از قیام میزدند. حال اگر شرایط جامعه، وضعیت توده و رابطه توده با حاکمیت تغییر کرده، برای آنان مهم نیست. برای آنان مهم اینست که توده باید انقلاب کند. کی؟ تحت چه شرایطی؟ این دیگر اهمیتی ندارد.

برای آنها توده هائی که در برخورد با حاکمیت می گویند مرگ به از این زندگی، و توده هائی که برای حاکمیت حاضرند جان خود را از دست بدهند فرقی ندارند. این افراد عادت کرده اند که ذهن خود را جای توده ها قرار دهند و این چیزی جز ایده آلیسم نیست. وقایع دانشگاه نمونه برداشت گروههای فوق از رابطه ذهن و عین است. آنها

فکر میکردند که انقلاب از خیابان ۱۶ آذر شروع شده و خیابان ۱۶ آذر را منطقه آزاد شده تلقی میکردند!

۲- برخورد راست‌روانه: برخورد تاریخی و سنتی حزب توده است. شعار آنان این است: بنشینیم و صبر پیش گیریم.

حزب توده تحت عنوان اینکه شرایط عینی انقلاب جدا از اراده ما بوجود می‌آید، ظرف ۲۵ سال اینرا بهانه‌ای برای بی‌عملی و سیاست‌های دنباله‌روانه و رفرمیستی خود قرار داده است. حزب توده نه تنها در تسریع آمادگی شرایط عینی نقشی نداشته، بلکه در گسترش شرایط ذهنی انقلاب نیز نقشی ایفا نکرده است. بعد از قیام نیز وظیفه خود را نه در آماده کردن شرایط ذهنی، ایجاد صف مستقل پرولتاریا و سیاست مستقل آن، بلکه در تقویت و دنباله‌روی از نیروهای غیر کارگری و ضد کارگری میداند. به اعتقاد این حزب این تنها راه پیروزی انقلاب است.

۳- برخورد اصولی: ما معتقدیم اگرچه شرایط عینی انقلاب جدا از اراده و خواست ما بوجود می‌آید و ما آنرا ایجاد نمی‌کنیم، اما فعالیت انقلابی نیروهای رزمنده میتواند در سرعت بخشیدن به ایجاد شرایط عینی موثر افتد. بنابراین شرایط عینی را ما بوجود نمی‌آوریم ولی میتوانیم بوجود آمدن آن را سرعت بخشیم.

یک سازمان انقلابی میتواند با فعالیت اصولی خود، به رشد تضاد خلق و ضد خلق، به رشد تضاد و گسترش بحران در درون حاکمیت، به رشد آگاهی توده و آمادگی آنان برای عدم تحمل فشار و اختناق و غیره کمک کند. کمک به رشد این عوامل، کمک به سرعت بخشیدن به آمادگی شرایط عینی انقلاب است.

بنابراین وظیفه نیروهای انقلابی نه اراده‌گرایی و یا صبر و انتظار است، بلکه سعی در ایجاد شرایط ذهنی انقلاب و کمک به سرعت بخشیدن آمادگی شرایط عینی انقلاب می‌باشد.



## توضیحات

۱- خصلت سازشکاری خرده بورژوازی ناشی از خصلت میل برشد و بالا رفتن خود سرمایه است. يك سرمایه كوچك ذاتاً میل بیالا دارد وانعكاس این خصوصیت سرمایه را در اقشار خرده بورژوا و روشنفکران آن میتوان مشاهده کرد.

۲- وحدت طبقه کارگر ناشی از موقعیت مشترك کارگران در تولید (بعنوان يك طبقه) می باشد. انعکاس این وحدت درونی را در ایدئولوژی طبقه کارگر (مارکسیسم - لنینیسم) بصورت يك ایدئولوژی منسجم و همبسته میتوان دید. وحدت کارگران در هر شرایطی چه جامعه سرمایه داری باشد چه سوسیالیستی ناشی از ذات و ماهیت خود طبقه است. در صورتیکه عامل وحدت بخش خرده بورژوازی عامل بیرون از طبقه می باشد. عامل وحدت دونفر مغازه دار، دشمن مشترك آنهاست. اگر این دشمن مشترك نباشد آنها چه وحدت درونی باهم دارند؟ هر کدام بدنبال سود خود است؛ وحتی هر کدام برای سود بیشتر برقابت بادیگری هم میپردازد.

۳- از فردای قیام پروسه تجزیه خرده بورژوازی ایران آغاز گردید. بهمین دلیل بعد از قیام کوشش هائی بعمل آمد تا شاید با جایگزین کردن کمونیسم بعنوان عامل خارجی وحدت از دست رفته را باز گردانند. البته کوشش و توطئه عوامل امپریالیسم در این زمینه بی تأثیر نبوده است.

۴- این اواخر يك شیوه انحرافی رایج شده است که میبایست مثلاً آقای **بسی** صدر خرده بورژواست یا بورژوا؟ این شیوه برخورد که بیشتر مرسوم **خ** است اشکال اساسی دارد.

در مورد آقای رئیس جمهور مثلاً اگر بگوئید خرده بورژواست. فوراً میتوان پرسید پس اقداماتی از قبیل بازسازی ارتش را چگونه توضیح دهیم؟ اگر بگوئید بورژوا است پرسیده میشود که سیاست بانکی او که بورژوائی نیست. بنابراین این گونه برخورد کردن فرار از تحلیل است. همواره باید سیاستها و برنامه های يك سازمان یا يك فرد را در عمل مورد ارزیابی قرار داد.

۵- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران اعتقاد دارد که خرده بورژوازی **ا** کم داری خصالت های ضد کمونیستی، ضد دموکراتیک و ضد امپریالیستی است. وجود این خصوصیات متضاد دو گانه باعث میشود که مانیز برخوردی دو گانه با آن داشته باشیم. باید خصالت ضد امپریالیستی آن را هر چند سطحی باشد حمایت کرده، و در برابر اقدامات ضد کمونیستی و ضد دموکراتیک آن مقاومت کنیم. ۶- پاره ای از گروه های روشنفکری عادت کرده اند برای پاسخ به هر **مسئله** با ذکر نقل قول از مارکس و لنین خود را راحت کنند. بعد از تسخیر جاسوسخانه رفقا هر قدر کتابهای لنین را گشتند اثری از وجود دانشجویان خط امام و یا تسخیر جاسوسخانه در زمان لنین ندیدند، در نتیجه از تحلیل قضیه عاجز ماندند و خود را راحت کردند که اصلاً همشاش توطئه است و بدین ترتیب رفقا دست به يك تحلیل پلیسی زدند.

۷- بسیاری از کارمندان اگر چه به لحاظ اصولی، روشنفکران خرده بورژوازی هستند ولی بعنوان خرده بورژوازی از آنان نام میبریم.

۸- رهبران پرولتاریا همواره در برابر قهر ضد انقلابی سرمایه داران بر قهر انقلابی کارگران و زحمتکشانشان تأکید کرده اند. مارکس می گوید: «قوة قهریه برای هر جامعه کهنه ای که آبستن جامعه نوین است بمنزله «ماما» است. و بازمی گوید: «بدون انقلاب قهری تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتری محال است.»

۹- تبدیل تغییرات کمی به کیفی یکی از اصول دیالکتیک است. زمانی می‌گوئیم تغییر کیفی صورت گرفته که پدیده از حالت اصلی خود خارج و به حالت دیگر تبدیل شده باشد. آب را در نظر بگیریم. در اثر حرارت، مرتباً گرما و درجه حرارت آن افزایش می‌یابد. این تغییرات، یعنی از دمای ۳۰ درجه به ۴۰ و بالاتر تغییر کمی است. یعنی آب از حالت آب بودن خارج نشده است.

اما در درجه ۱۰۰ که آب به نقطه جوش میرسد و به بخار تبدیل میشود، می‌گوئیم تغییر کیفی صورت گرفته است. زیرا که آب از حالت مایع به حالت بخار تبدیل شده است.

۳۵ ریال

دیجیتال کننده : نینا پویان